

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعلنا
من المتمسكين بولايته

مولانا اميرالمومنين على عليه السلام
«قيمه كل امرى ما يحسنه».

رساله‌ای در موضوع انسان کامل از نظر
نهج البلاغه و وجوب وجود چنین فردی به
دوام در نشاء عنصری، بمناسبت کنگره هزاره
نهج البلاغه تأسیس گردید، تهیه و بساحت
مبارک اهل درایت و ولایت آن بنیاد خیر نهاد
با هزاران تحیت و سلام اهدا گردید، این مقاله
و جیزه‌ای از آنست.

«و انا لامر الکلام و فینا نشبت عروقه و علینا
تهدلت غصونه».

معجزات سفرای الهی بر دو قسم است: قولی
و فعلی. معجزات فعلی تصرف در کائنات به
قوت ولایت تکوینی باذن الله تعالی است. از
آن جمله است واقعه شجره قاصعه نهج البلاغه
که درخت به امر رسول الله ﷺ از جای خود
کنده شد و مانند مرغی بال زنان به سوی
پیغمبر اکرم شتافت.

قلع درب قلعه خبیر بدست یدالله امیرالمؤمنین که
خود فرمود:

«والله ما قلعت باب خبیر و قدفت به اربعین
ذراعاً لم تحس به اعضاءى بقوه جسدیه و
لا حرکه غذائیه ولكن ایدت بقوه ملکوتیه و
نفس بنور ربها مضيئه» در عداد معجزه فعلی
است.

معجزات قولی، علوم و معارف است که به
تعبیر امیرالمؤمنین در خطبه اشباح نهج البلاغه از

ملائکه اهل امانت وحی از حظائر قدس
ملکوت بر مرسلین نازل شده است.

معجزات فعلی، موقت، و بعد از وقوع، عنوان
تاریخی دارند بخلاف قولی که دائمی‌اند.
آن، عوام را بکار آید که با محسوسات
آشنایند، و این خواص را گوهرشناسند. به
قول خواجه در شرح اشارات:

«الخواص للقولیه اطوع و العوام للفعلیه».

در سلسله معجزات قولی، قرآن مجید است
که صورت کتبی خاتم ﷺ است، و معارف
صادر از اهل بیت عصمت و وحی چون
نهج البلاغه و زبور و انجیل آل محمد ﷺ
صحیفه سجادیه و جوامع روایی، تالی آن.
آری تنها معجزه فعلی باقی پیغمبر قبله مدینه
طیبه است که بدون اعمال قواعد و آلات
نجومی آن را در غایت استوار تعیین فرمود و
بسوی کعبه ایستاده و فرمود:

«محرابی علی المیزاب».

اگر کسی با نظر تحقیق و انصاف در معارف
اهل بیت وحی تدبر کند اعتراف می‌کند که
این همه معارف از مدرسه و معلم ندیده، جز
از نفوس مؤید به روح القدس نتواند بود، و
خود آنها بهترین حجت بودن آنان است که:
«الدلیل دلیل لنفسه». نهج البلاغه نمونه‌ای
بارز از این کالای پربهای بازار معارف است.
ادعیه ماثوره و مناجاتها، هر یک مقامی از
مقامات انشائی و علمی آن بزرگان است.
لطائف ذوقی و دقاتق شهودی که در اینها
نهفته است در روایات نیست که در اینها

مخاطب مردمند و با آن به فراخور فهمشان سخن می‌گفتند، و در آنها با جمال و جلال مطلق بخلوت راز و نیاز می‌نشستند لذا آن را که در گنجینه نگارخانه عشق داشتند به زبان آوردند.

نهج البلاغه، در جمیع شئون و امور حیات انسانی نهجی قویم است که اگر در آن ترتیب حروف تهجی از الف تا یا، در هر یک از آن شئون بحث گردد اصول و امهاتی را حائز است که هر اصلی خود شجره طیبه فروع و اثمار بسیار است.

بر اثر عظم مقام و منزلت گفتار آنجناب که مسحه‌ای از علم الهی، و قلبی از نور مشکوه رسالت، و نفعه‌ای از شمیم ریاض امامت است، از زمانش تا کنون بسیاری از اعظام علما در جمع آوری کلماتش سعی بلیغ مبذول و اهتمام بسزا اعمال نموده‌اند و عده‌ای از آنان را در رساله اصل این وجیزه ذکر کرده‌ایم.

«اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه». عقل و نقل متفق‌اند بر اینکه نشاء عنضری هیچگاه خالی از انسان کامل مکمل که واسطه فیض است، نیست. و هر دو ناطقند که:

«الامام اصله قائم فعله دائم، کشجره طیبیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها».

این سنت الهی در نظام ربانی و عالم کیانی است:

«فلن تجد لسنت الله تبديلاً ولن تجد لسنت الله تحويلاً».

در نهج البلاغه حدود یکصد و چهل مورد از بیان ولی الله اعظم وصی علیه السلام در اوصاف اولیاء الله اعم از رسول و نبی و وصی و ولی آمده است که هر یک در موضوع مذکور اصلی پایدار و دستوری استوار، و مشرب آب حیات و منبع شراب ظهور است و در رساله نامبرده بیش از هفتاد موضع را به اختصار و فهرست‌وار نقل و در پیرامون برخی از آنها بحث کرده‌ایم و در این خلاصه به ایجاز اشارتی می‌نمایم:

ولی الله

این چنین انسان ولی الله است، «و هم خصائص حق الولاية»^۱ ولی، از اسماء الله است «و ینشر رحمته و هو الوالی الحمید»^۲ و اسماء الله باقی و دائم‌اند. «فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنيا والاخره».^۳ مظهر اتم و اکمل این اسم شریف ساحت ولایت کلیه است و آن انسان کامل است که تواند باذن الله در ماده کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تسخیر خویش درآورد بلکه چه جای تصرف که اقتدار بر انشای اجرام عظیمه دارد.

چه: «العارف بخلق همته ما یكون له وجود من خارج محل الهمه».

این اذن الله، اذن قولی نیست بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است.

«و اذ یخلق من الطین کهیثمه الطیر باذنی».^۴

و این ولایت تکوینی است نه تشریحی چه تشریحی خاص واجب الوجود است که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آیین قرار می‌دهد و جز او کسی حق تشریح شریعت ندارد. پیغمبر مأمور بانذار و تبشیر است و مبلغ و مبین احکام، نه مشرع «انما انت منذر و انما انت مبشر».

ولایت بحسب رتیب عالی و ارفع از رسالت و نبوت است چون ولایت نبی جنبه حقانی دارد و نبوتش وجهه خلقی، لذا ولایت، باطن نبوت و رسالت است و نیل به این دو مبتنی بر آن می‌باشد.

نبی ﷺ به وصی ﷺ فرمود:

«انك تسمع ما اسمع وترى ما اری الا انك لست ببني».^۵

علی ﷺ را فضل نبوت نیست ولی به نور ولایت می‌شوند آنچه را رسول می‌شود و می‌بیند آنچه را رسول می‌بیند. مسعودی در مروج از سبط اکرم رسول ﷺ در وصف وصی ﷺ پس از شهادت و رحلتش، نقل کرده است که:

والله لقد قبض فيكم اللبلة رجل ما سبقه الاولون الا بفضل النبوه».

و نیز بحرانی در تفسیر برهان از صادق آل محمد نقل می‌کند که:

«ادنی معرفه الامام انه عدل النبی الا درجه النبوه».

رسول و نبی، از اسماء الله نیستند ولی «ولی» از اسماء الله است لذا ولایت منقطع

نمی‌گردد، به خلاف رسالت و نبوت. چون ولایت شامل رسالت و نبوت تشریحی و غیر تشریحی که در اصطلاح اهل معرفت نبوت عامه گویند و انباء معارف و اخبار حقایق را از وی دانند، می‌باشد، در فص عزیز، عزیزی به فلک محیط عام تعبیر گردید.

ولایت تشریحی و تکوینی هر دو در مقام توحید فعل به یک ولایت بازگشت می‌کنند. لا اله الا الله وحده وحده وحده، که توحید ذات و صفات و افعال است نه تاکید. و الیه برجع الامر کله.

خلیفه الله

این چنین انسان خلیفه الله است،

«اولئك خلفا لله في ارضه و الدعاه الی دینه»^۶ خلیفه باید به صفات مستخلف عنه و در حکم او باشد و گرنه خلیفه نیست. لذا فرمود «و علم آدم الاسماء کلها» که جمع محلی به الف و لام مؤکد به کل آورد.

«و انی جاعل فی الارض خلیفه» دال است که وصف دائمی حقیقه الحقایق جلت عظمته جاعلی این چنین است، پس همواره مجعولی آن چنان باید زیرا «جاعل» است نه «جعلت و اجعل» و نحوهما. چنانکه کلمه «انی» آیه ناطق است که جز حق تعالی هیچکس حق تعیین خلیفه ندارد، همانند: «انی» و «عهدی» آیه «و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات»^۷ همانطور که جز حق تعالی کسی حق تشریح ندارد و این

ولایت خاص واجب الوجود است و متخلف در قرآن و سنت ظالم خوانده شد.

اسم بر دو قسم است: یکی ذات ماخوذ با صفتی و معنی که اسم تکوینی عینی خارجی است و هر اسمی شأنی از شئون ذات واجب و تجلی ای از تجلیات اوست. پس اسماء ظهورات و بروزات تجلیات هویت مطلقه اند که حقائق عینیّه اند، «کل یوم هو فی شأن»^۸ «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الالساء الحسنی»^۹ و دیگر اسم اسم، که الفاظند.

آگاهی به لغات اقوام و السنه آنان هر چند فضل است ولی آنچه که موجب تفاخر آدم و تفضل او بر ملائکه است و منشأ آثار وجودی و سبب قدرت و قوت نفس ناطقه انسانی می گردد این است که نفس دارای حقائق عینیّه آنها گردد. یعنی خلافت مرتبه ای است جامع جمیع مراتب عالم. در فص ثمین آدمی چه خوش نقشی نموده از خط یار که گفت:

«فسمی هذا المذکور - یعنی الکون الجامع - انسانا و خلیفه فاستخلفه فی حفظ العالم فلا یزال العالم محفوظاً مادام فیه هذا الانسان الکامل».

قطب زمان

این چنین انسان قطب زمان است. «ان محلی منها محل القطب من الریحی» (نهج البلاغه خطبه ششقیه) ریحی بر قطب دور می زند و بر آن استوار و بدان پایدار است. مقام قطب

همان مرتب امامت و مقام خلافت الهیه است، که نه تعدد در آن راه دارد و نه انقسام به ظاهر و باطن و نه شقوق اعلم و اعقل و غیرها. کلمه خلیفه بلفظ واحد در آیه «انی جاعل فی الارضا خلیفه» و بسط کرمه: «لو کان فیها الهه الا الله لفسدتا».

و فرمود امام صادق علیه السلام: «لا یكون امامان الا واحدهما صامت». و قول صاحب سرالعالمین: «والعجب من حق واحد کیف ینقسم ضربین و الخلافه لیست بجمسم ینقسم و لا یعرض یتفرقه و لا یجوهر یجد فکیف توهب او تباع» هر یک اشارت به این مطلب سامی دارد.

مصلح بریه الله

این چنین انسان مصلح بریه الله است.

«انما الائمّه قوام الله علی خلقه و عرفائه علی عبادہ لا یدخل الجنه الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه»^{۱۰} چه واسطه در فیض و مکمل نفوس مستعده است و اعظم فوائد سفرای آلهی تکمیل قوه علمیه و عملیه خلق است. بریه بمعنی خلیق است، «اولئک هم خیر البریه» چون انسان کامل کون جامع و مظهر اسم جامع است و از همه تمام اسماء در ید قدرت اوست. صورت جامعه انسانیه غایه الغایات تمام موجودات امکانیه است. بنابراین دوام مبادی غایات دلیل استمرار بقای علت غائیه است، پس به بقای فرد کامل انسان بقای تمام عالم خواهد بود.

فی الکافی عن الصادق علیه السلام: «لو بقیت الارض
بغیر امام لساخت».

معدن کلمات الله

این چنین انسان معدن کلمات الله است.
«فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن».^{۱۱} این



مقام در صحف عرفانیه تعبیر به مرتبه عمانیه
است که مرتبه انسان کامل است و آن جمع
مراتب الهیه و کونیه از عقول و نفوس کلیه و
جزئیه و مراتب طبیعت در اصطلاح اهل الله تا
آخر تنزلات و تطورات وجود است و فرق و
تمیز به ربوبیت است چنانکه قائم آل

محمد صلی الله علیه و آله در توفیق رجبی فرمود:
«فجعلتهم معادن لکلماتک... لا فرق بینک و
بینها الا انهم عبادک و خلقک...».

دو ضمیر «بینها الا انهم» مانند دو ضمیر
کریمه: «علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم»
است و در «فیهم کرائم القرآن» سخنی در پیش
است.

حجت الله

این چنین انسان حجت الله است.

«اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه اما
ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً».^{۱۲} در
حکمت متعالیه مقرر است که هیچ زمانی،
خالی از نفوس مکتفیه نیست و آنکه اتم و
اکمل است حجه الله است پس هیچ زمانی

خالی از حجه الله نباشد. امام صادق علیه السلام
فرمود: «الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد
الخلق» در دعای عرفه صحیفه سجادیه است:
«اللهم انک ایدت دینک فی کل اوان بامام ائمته
علماً لعبادک...» این حجت خواه ظاهر باشد و
خواه غائب، شاهد است. شاهدی قائم که
هیچگاه قعود ندارد، امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا
قام قسائنا»، و همچنین در تفسیر امام
صادق علیه السلام: «من اقر بقیام القائم علیه السلام...» و نیز
در کلام ثامن الحجج علیه السلام: «لا تخلوا الارض
من قائم منا ظاهر او خاف» و هکذا در روایت
دیگر که اتکا به قائم است.

فائده وجود امام منحصر به جواب دادن
سؤالهای مردم نیست بلکه موجودات و

کمالات وجودیه آنها بسته به وجود او هستند و در حال غیبت افاضه و استفاضه او مستمر است، علاوه اینکه غایب ماییم که در حجابیم و اسم خود را بر سر آن شاهد هر جایی می‌گذاریم. در احتجاج طبرسی از قائم عجل الله فرجه نقل کرد که:

«و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالات انتفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب» همین بیان را امام صادق بلکه خاتم صلوات الله علیه به جابر انصاری فرمود.

کارخانه وجود، خادمان او بند و گرد او طواف می‌کنند، و خود مرتبط با عقل بسیط که عقل کل است می‌باشد بلکه متصل با عقل کل است بلکه متحد با آن است بلکه اتحاد هم از ضیق تعبیر است و از روی لاعلاجی بفنا تعبیر کرده‌اند اما فنایی که قره عین عارفین است.

شأن هر موجود این است که معلوم و معقول انسان گردد و انسان را شأنیت این که عاقل آنها گردد. لذا انسان کامل حائز رتبه «کل شی احصیناه فی امام مبین» است.

عقل مستفاد

این چنین انسان عقل مستفاد است. «ان هیئنا العلیما جمأ لو اصبحت له حمله» (نهج البلاغه) که همه حقائق اسمائیه را واجد است و جمیع مراتب کمالیه را حائز. «کل شی احصیناه فی امام مبین»^{۱۳} زیرا هر چه که به امکان عام برای باری تعالی و مفارقات نوریه ممکن است، واجب است. که امکان استعدادی در آنان نیست. از جنبه تجرد روحانی انسان کامل و کمال اعتدال وجودی او که بالفعل نفس مکنتی و کامل است باید بالفعل مظهر تام جمیع اسماء و صفات الهی باشد زیرا از آن جانب امساک نیست و از اینجانب هم قابل کامل است.

ثمره شجره وجود

این چنین انسان ثمره شجره وجود و کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه است.

«نحن صنائع الله و الناس (والخلق خ ل) بعد صنائع لنا» چه غایت قصوی در ایجاد عالم و تمام و کمال آن خلقت انسان است و غایت وجود انسان به فعلیت رسیدن دو قوه عقل نظری و عملی اوست. عالم کارخانه عظیم انسان‌سازی که اگر این چنین انسان تولید نکند عبث در خلقت لازم آید اما خلقت سائرین به طفیل او است.

شیخ اجل ابن سینا را در مبدأ و معاد کلامی به کمال در این مطلب سامی دارد که:

«کمال العلم الکوئی ان یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النباتات یحدث اما لاجله و اما لثلا تزییع ماده کما ان البناء یستعمل الخشب فی غرضه فما فضل لا یضیعه بل یتخذ قسیا و

این چنین فرد را جام جهان‌نما و به اسمی بسیار دیگر نامند و در موجودات داناتر و بزرگوارتر از او موجودی نیست که زبده و خلاصه موجودات است و تمام عمال

خلالا و غیر ذلك، و غایه کمال الانسان ان يحصل لقوته النظيره العقل المستفاد، و لقوته العمليه العداله و ههنا يتختم الشرف في عالم المواد».

و همچنین در آخر الهیات شفا در وصف چنین انسان گوید: «کادان یصیر رباً انسانیا و کادان تحل عبادته بعدالله تعالی و هو سلطان العالم الارضی و خلیفه الله فیه».

حاصل اینکه مقصود از خلقت منحصر در انسان کامل است و خلقت سائر اکوان از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است، تا آنکه مواد صنایع و مهمل نگردد و هیچ حقی از حقوق فوت نشود.

«صائن الدین» در «تمهید» سر این اصل سدید در غایت حرکت و وجودیه گوید: «الغایه للحركه الوجودیه هی الكمال الحقیقی الحاصل للانسان (و در غایت حرکت ایجادیه گوید: «غایه الحركه الایجادیه هو ظهور الحق فی المظهر التام المطلق» نویسنده گوید: یا باید به پندار سوفسطایی منکر حقیقت بود، و یا قائل به حقیقت منحصر در طبیعت، و یا معترف به ورای طبیعت بدون غرض و یا غرض را عناصر دانست و یا معادن و یا نباتات و یا حیوانات و یا انسان غیرکامل و یا انسانی که در قوه نظری و عملی به کمال غایی رسیده؟ شواهد برهان بر رد، جز رأی سدید اخیر بسیار است. پس اگر عالم کونی و نشأه عنصری را چنین انسان در همه وقت نباشد

باید آن را بی کمال گفت، چون شجر بی ثمر. لذا هیچگاه نشأه عنصری که عالم کونی است خالی از انسان کامل نیست.

مؤید به روح القدس

این چنین انسان مؤید به روح القدس و روح است.

«اری نور الوحی و الرساله و اشم رج النبوه»^{۱۴}.

روح را چون عقل و نفس به اشتراک لفظی اطلاقات گوناگون است از روح بخایر گرفته تا روح القدس و روح من امره تعالی. نفس قدسی انسان کامل از شدت اعتدال مزاج به حسب صعود به روح القدس ارتضاء می یابد و فانی در آن می شود و از کثرت حدت ذهن و شدت ذکاء و صفای روح بلاواسطه معلم بشری از کمال مطلق می گیرد.

مؤید به روح القدس چنان که از تعلم بشری غنی است، بر اثر قوت حدسش از تفکر و تسروی بی نیاز است. شیخ در اشارات و دانشنامه در اثبات وجود قوه قدسیه از غیبی گرفت تا به غنی یعنی غنی از تعلم و تفکر رسید و حمای بزرگ و مشایخ عرفان قدیماً و حدیثاً در اثبات آن برای انسان کامل بر برهان و عرفان سخن راندند و از اهل بیت وحی که قدوه و اسوه ارباب معارف اند در روح القدس و خصائص نازل به آن روایاتی در جوامع مروی است که:

«بروح القدس عرفوا ما تحت العرش الی ما

تحت الثرى و روح القدس لا يلهو و لا يلهو و
لا يلعب و لا ينام و لا يغفل و لا يزهو و روح
القدس كان يرى به».

صاحب مرتبه قلب

این چنین انسان صاحب مرتبه قلب است.
«ان هذه القلوب اوعيه فخيرها اوعاها» قلب
مقام ظهور و بروز معارف حقه الهیه به تفصیل
است یعنی در مرتبه قلب معانی کلی و جزئی
مشاهده می گردد، عارف، این مرتبه را قلب و
حکیم، عقل مستفاد می گوید. از این جهت
قلب است که پیوسته در تقلب و همواره در
قبض و بسط است لذا مظهر اتم «کل يوم هو فی
شأن» است. و اوسع از او خلقی نیست. و جای
او را حد حدود و مقام یقف نیست و هر چه
مظروف او در او ریخته شود ظرفیت و
گنجایش او بیشتر می گردد و مظروف اوماء
حیات از نسخ او است که یعنی علوم و
معارف، «و ان الدار الاخره لهی الحیوان» پس
این گوهر و رای عالم طبیعت و عاری از ماده و
احکام آن است.

امام صادق علیه السلام قلب مجتمع را مدینه حصینه
خواند که تواند حامل اسرار ولایت گردد
یعنی اسرار ولایت در ده های ویران
بی دروازه و بی برج و بارو نهاده نمی شود باید
شهر باشد شهری که حصن الهی باشد.
امیر علیه السلام در نهج البلاغه حامل اسرار ولایت
را صدور امینه خواند که ودایع الهی باید به
امناء الله داده شود. انسان کامل قلب عام

امکان است و قلب برزخ بین ظاهر و باطن
است و همه قوای روحانی و جسمانی از او
منشعب می گردند و از او فیض به آنها
می رسد.

انسان کامل که واسطه فیض است جالس در
حد مشترک بین عالم ملک و ملکوت است
که با هر یک آن دو به وجهی مشارک است
هم مانند ملائکه مطلع بر ملکوت سماوات و
ارض است و نصیبی از ربوبیت دارد و هم به
احکام بشری اینسوی متصف است، هر چند
هر انسانی را نصیبی از ربوبیت است لکن
مرتبه تامه آن انسان کامل را است چنانکه
عبودیت او نیز عبودیت تامه است.
دعوییم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
و آخر دعوییم ان الحمد لله رب العالمین.

پانوشته ها:

- ۱- نهج البلاغه، ذیل خطبه دوم.
- ۲- شوری، ۲۹.
- ۳- یوسف، ۱۰۲.
- ۴- مانند، ۱۱۱.
- ۵- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
- ۶- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
- ۷- بقره، ۱۲۰.
- ۸- الرحمن، ۳۱.
- ۹- اسراء، ۱۱۲.
- ۱۰- نهج البلاغه، خ ۱۵۰.
- ۱۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.
- ۱۲- نهج البلاغه، کلام امیر علیه السلام به کمیل.
- ۱۳- یس، ۱۳.
- ۱۴- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.